

یک سینه سخن

مسعود سپند

یادداشت های سفر مصر

کردم دیدم این سرکار استوار صندلی های ما دو تا را درست در ردیفی که پادشاه ایران و میهمانانش نشسته اند گذاشته، من بادی پادشاه برق ازم پرید و فوراً جای خودم را با همسر آینده ام عوض کردم که اقبال در دید پادشاه مملکت نباشم و کسی نیاید مرا پیش همسرم خیط کند و از آنجا بیرون کند. جالب این است که پادشاه وقتی بما نگاه میکرد انگار افراد خانواده او هستم نه احمی نه تخی. صحنه تأثر مرتب پر و خالی میشد و هنرمندان فرهنگ و هنر زیباترین آواها را میخواندند و من و همسر هم کیف میکردیم. در یکی از این روشن شدن چراغها من زیرچشمی برگشتم و به ته تالار بدون سقف نگاه کردم دیدم همراه چند افسر گارد رئیس شهربانی استان مازنداران سرتیپ طاهری نیز ایستاده و دارد چنان دندان قروچه ای می کند که نگو و نپرس. میدانم که اگر جرأت میداشت که جلو بیاید، می آمد و من و نامزدم را با اردنگی از آنجا بیرون میکرد. حتی آن ته سالن هم خیردار ایستاده بود و فقط بمن چشم غره میرفت و منم دیدم حالا که کار از کار گذشته و بالاخره قرار است فردا ما را دادگاهی کنند یا بازداشتمان کنند خونسرد نشستیم و از تماشای رقص و آواز که حدود دو ساعت طول کشید لذت بردم. برنامه که تمام شد برای اینکه از شر تیمسار طاهری در امان بمانم بدنبال و همراه اعلیحضرت راه افتادم و آمدم تا به در خروجی کازینو رسیدم. پادشاه ایران داشت با میهمانانش خداحافظی می کرد که من دست همسرم را گرفتم و دویدم بطرف پیاده روی کنار جاده که پراز درخت و تاریک بود.

تیمسار طاهری و افسران دیگر آن دورها ایستاده بودند و جرأت نزدیک شدن به پادشاه را نداشتند در نتیجه هنگام فرار به پشت درختها نتوانستند مرا ببینند. و من و همسر پیاده راه افتادیم به طرف اطاقی که اجاره کرده بودیم. تیمسار طاهری خدا بیامرز پس از رفتن شاهنشاه تازه شروع کرد با جیب شهربانی از بلوار هتل رامسر بالا و پائین رفتن و من تا می دیدم جیب رئیس شهربانی می آید دست زخم را می گرفتم و پشت بوته ها قايم می شدیم.

خلاصه اینکه شب خوبی بود و من رفتم راحت خوابیدم اما گویا آنشب تیمسار طاهری تا صبح نخوابیده بود و تلگراف زده بود به شهربانی کل که یک افسر گارد شهربانی باتفاق یک دختر! رفته کنار اعلیحضرت نشسته و باید تنبیه شود.

فردای آنشب که من بمدرسه ای که مأموران اسکان داده شده بودند رفتم دیدم سرهنگ جواد مولوی معاون گارد شهربانی که بعداً سرتیپ و یا سرلشگر شد و رئیس پلیس تهران بود و بدست انقلابیون اعدام شد دم در مدرسه ایستاده و منتظر من است: چنان احم کرده بود که گفتم همین الان دستور بازداشت را می دهد. من باو احترام نظامی گذاشتم و خیلی خونسرد از کنارش گذشتم و انگار نه انگار که اتفاقی افتاده. او افسردانائی بود و میدانست که نامزد من دختر سرهنگ شریعت پناهی است و پدرزنم را خوب می شناخت. بعد از اینکه به دفتر مدرسه ای که

دنباله مطلب از ماه گذشته: از دیشب که با جوانک راهنما یا مأمور (تور) قرار گذاشته ایم که ما را بدیدن مزار پادشاه ایران ببرد من و همسرم حال خوشی نداریم همه اش از آن شبی حرف زدیم که در رامسر بطور اتفاقی کنار پادشاه ایران نشستیم. اگر یادتان باشد کازینوی رامسر نزدیک دریا یک تأثر رو باز داشت که جاده ای با درخت های بلند (شاید هم خرما) بصورت بلوار از هتل رامسر تا تأثر کشیده شده بود و بسیار هم زیبا و خوش منظره بود- فکر میکنم تامهرماه سال چهل و پنج بود که رئیس جمهور ترکیه و پاکستان آن زمان بمنظور بستن پیمانی شاید هم بغداد بدون بغداد به ایران آمدند و پادشاه میهمانی برای ایشان در هتل رامسر ترتیب داده بود و من هم که افسر گارد شهربانی بودم باتفاق یکی از همدوره هایم که او هم افسر گارد بود با اتوبوس عازم رامسر شدیم البته ما کارمان این بود که مأموران گارد شهربانی را در مسیر پادشاه و میهمانانش می چیدیم و پس از عبور آنها به مدرسه ای که برای اسکان ما در نظر گرفته بودند می رفتیم و استراحت می کردیم. من که تازه با همسر نامزد شده بودیم و او هنوز محصل دبیرستان بود بدر خانه اش رفته و نامزدم را سوار جیب شهربانی کردم و بسوی رامسر به راه افتادیم. دوست و همدوره من جناب (عیوقی) که او هم تازه جشن نامزدی اش را برپا کرده بود همین کار را کرد و نامزدش را سوار جیب شهربانی کرد و ما دو نفر باتفاق نامزدهایمان راهی رامسر شدیم. البته مخفی کاری هم کردیم که فرماندهانمان پی به ماجرا نبرند. خلاصه اینکه به رامسر که رسیدیم هر کدامان رفتیم و اطاقی اجاره کردیم و نامزدهایمان را در اطاق گذاشتیم و رفتیم سر خدمت!

یکی دو روز بعد رئیس جمهور پاکستان که فکر می کنم ژنرال ایوب خان بود و چوڈت سونای" رئیس جمهور ترکیه به رامسر آمدند و این کنفرانس به گمانم بعنوان کنفرانس رامسر معروف شد شاید هم نه.

شبی که جشن بزرگی در تأثر کازینوی رامسر برپا شده بود و ساعت استراحت من بود با نامزدم راه افتادیم کنار دریا و تفریح کنان رسیدیم به کازینوی رامسر.

صدای بز و بکوب و رقص و آواز هنرمندان فرهنگ و هنر چنان زیبا بود که نامزدم دست مرا گرفت و گفت بیا از این بلندی نگاه کنیم هر چه باو گفتم بیا بریم خوب نیست مأموران گارد شاهنشاهی می آیند و ردمان می کنند او گفت هنوز که نیامده اند. دیوار دور تأثر کوتاه بود و در کوچکی هم داشت و ما بیرون از تأثر بر روی بلندی ایستاده بودیم و خواندن عماد رام را تماشا می کردیم در این هنگام یک استوار گارد بما نزدیک شد و با احترام گفت جناب سروان بفرمائید تو بنشینید. و رفت ۲ تا صندلی آورد و توی تاریکی برد ما را جلوی سن تأثر نشانده خودش هم رفت و چند قدم دورتر ایستاد. نامزد من که از خوشحالی در پوست نمی گنجید گفت دیدی چه خوب شد. نادیا رام هم آمد و خواند و بعد چند تن از هنرمندان شروع کردند به رقصیدن و منکه چشمم به تاریکی عادت کرده بود به دور و برم نگاه

کردم ایشان تیمسار آیرملو هستند و عمرشان دراز باد که وقتی من جریان شاگرد اولی همسرم را برایشان تعریف کردم گفتند بله من بودم که جایزه ها را تعیین میکردم و به شاگرد اول ها یاد میدادم که با اعلیحضرت چگونه سخن بگویند:

و اما برآمدن از یک شهر مذهبی آن هم مشهد که در دوران جوانی ما غیر از سینما هیچ جایی برای تفریح بخصوص تفریح شبانه نداشت ناچارمان می کرد که به تکیه ها و حسینیه ها و مجامع مذهبی روی بیاوریم و به سخنان مالاها گوش کنیم و با آفازاده های آیت الله ها محشور شویم که آنها نیز تلاششان این بود که از جوانانی که به این محل ها می رفتند یک مذهبی دیش درجه ی یک بسازند و حتی صدها دوره تلاوت قرآن که هفته ای یک شب در خانه های مسلمانان معتقد برگزار می شد و پس از قرآن خوانی سخنران تلاش می کرد که جوانها را با دین آشنا کند.

اما در این مراسم ظاهراً مذهبی ولی در باطن مخالف با دولت وقت و در نهایت مخالفت با پادشاه مملکت ما می فهمیدیم یزید یعنی شاه و شمر یعنی رئیس شهربانی و خولی رئیس کلانتری و بنی امیه یعنی خاندان پهلوی خلاصه اینکه سخنران مجلس هر چه دلش میخواست میگفت و نام شمر و یزید و معاویه را می آورد. یکی از این سخن ورها که دهان گرمی هم داشت بگمانم شیخ محمود حلبی بود که وقتی او در مجلسی حاضر می شد مجلس شلوغ تر و داغ تر می بود و ما بچه محصل های آن روز که در آن دوران نوجوانی اهل ماجراجویی و قدرت طلبی بودیم به او به صورت یک قهرمان نگاه می کردیم که جرأت داشت به شاه مملکت بازبان آخوندی توهین کند. همین پدر شریعتی مرحوم که خودش نیز مرحوم شده جایی داشت بنام کانون نشر حقایق اسلامی که شبهای جمعه برنامه داشت و ما محصل ها می رفتیم و چهارزانو می نشستیم و او قرآن را تفسیر می کرد و در تفسیر قرآن نیز طوری سربسته حرف میزد که ما باید می فهمیدیم من شراوساس الخناس یعنی حکومت موجود در کشور و اما فخرالدین حجازی او هم معلم ما بود در دبیرستان نصرت الملک ملکی از لحظه ای که وارد کلاس میشد حرف میزد تا ساعت کلاس تمام می شد. او از حضرت علی شیرین سخن می گفت و مادر خیال خود از حضرت علی جوانمردترین، قهرمان ترین و انسان ترین و نرم اخلاق ترین مرد تاریخ بشر را ساخته بودیم حتی از مبارزات امام حسین چنان شیرین سخن می گفت که مات و مبهوت می شدیم و همگی عاشق امام حسین بودیم و حاضر به جنگ با هر کس بخاطر امام حسین: و مجسم کنید چنین جوانهائی پس از گرفتن دیپلم برای رفتن به دانشگاه یا پیدا کردن کار به تهران بیایند. و من یکی از این جوانها بودم.

تابستان سال ۱۳۴۲ گروهی از بچه های مشهد راه افتادیم و آمدیم روبروی شمس العماره توی یکی از آن کوچه ها مسافرخانه ی مسعود بود که رفقا رفتند و اطاقی اجاره کردند برای دو سه نفر، اما شب که میشد هفت هشت نفر روی پتو و زیلو می خوابیدیم و فردایش راه می افتادیم برای دادن کنکور. چون معدل دیپلم من از ۱۴ به بالا بود رفتم توی صف دانشکده پلیس ایستادم و اگر چه می گفتند. پارتنی بازی است اما گفتم ببینم ما که یک ستاره در هفت آسمان نداریم آیا قبول خواهیم شد! وقبول شدیم و آنهمه که ما را ترسانده بودند که یا پول داشته باشی یا پارتنی ما که در هفت آسمان یک ستاره هم نداشتیم بین چهار پنج هزار داوطلب نفر شصتم شدیم.



کامران پورشامس آیدین پورشامس

مشاورین املاک و سرمایه گذاری

Kamran Pourshams
Idean Pourshams
Res.: (408) 879-9343
Bus.: (408) 369-2000
Direct: (408) 369-2020
Cell: (408) 781-1200

1700 Winchester Blvd. Campbell, CA 95008



ما اشغال کرده بودیم رفت مرا صدا کرد و من عین ماجرا را باو گفتم و باو گفتم خب شاهنشاه هم ناراحت نشدند بلکه با مهربانی بما نگاه میکردند. گفت میدانی این کار تو چه سرو صدائی راه انداخته و این تیمسار طاهری چه گزارشی درباره تو نوشته و تو را به عنوانی یکی از بی انضباط ترین افسران شهربانی معرفی کرده و من بدستور رئیس شهربانی کل فقط بهمین خاطر صبح زود راه افتاده ام که بیایم تحقیق کنم که چرا تو کنار پادشاه نشسته بودی نکند میخواستی عمل خطرناکی انجام دهی و من که از این حرف او خنده ام گرفته بود گفتم جناب سرهنگ تیمسار طاهری گزارش خلاف داده هنوز حرف من تمام نشده بود که تیمسار طاهری وارد اطاق دفتر مدرسه شد و بدون اینکه جواب سلام من و سرهنگ مولوی را بدهد شروع کرد به داد و فریاد و با لهجه غلیظ کرمانی گفت: که تو افسر بی انضباطی هستی مگر بتو یاد نداده اند که نباید کنار پادشاه مملکت بنشین. من گزارش کرده ام تو را باید دادگاهی کنند.

سرهنگ مولوی که دید تیمسار طاهری دارد به افسرش توهین میکند با خشونت به تیمسار طاهری گفت: تیمسار شما گزارش ات را بده و دیگر دخالت به کار ما نکن ما خودمان درباره افسر خودمان تصمیم می گیریم. تیمسار طاهری که دید سرهنگ مولوی چندان تحویلش نمی گیرد با عصیانیت در حالیکه برای من خط و نشان می کشید در را بهم کوبید و از اطاق خارج شد و نتیجه این عمل بنده این شد که به تمام شهربانی های ایران بخشنامه کردند که هیچ افسری هنگام مأموریت حق بردن همسر یا نامزد خود را به محل مأموریت ندارد. اما پس از رفتن تیمسار طاهری سرهنگ مولوی که روحش شاد باد و درود بر او گفت نگران نباش اگر به اعلیحضرت هم گزارش کنند خودش ترا دیده و چیزی نگفته تازه ممکن است برای خود این تیمسار طاهری بد باشد که عمل ترا گزارش کرده است.

دیشب بیاد آن شب خوش من و همسرم خیلی حرف زدیم و او نیز چندین بار به حضور پادشاه ایران رفته بود چرا که پس از ازدواج مان به تحصیل ادامه داد و هر سال شاگرد اول دانشکده (علوم تربیتی) میشد و با دیگر شاگرد اول ها به حضور شاهنشاه میرسید. حرف جالبی که همسر میگفت و می گوید اینکه یک تیمساری در این شرفیابی ها بود که بما یاد میداد که اگر اعلیحضرت سوالی داشت چگونه جواب بدهید یعنی آداب سخن گفتن با پادشاه را بما می آموخت و من این تیمسار را در نیویورک زیارت

با ۳/۵ درصد پیش قسط صاحب منزل دلخواه خود شوید!

(Loan Amount Max. \$625,500)

برای گرفتن بهترین بهره بدون هزینه با من تماس حاصل نمائید.

تبدیل وامهای قدیم به جدید

لیست خانه های ضبط شده از طرف بانکها

با ۴.۵ درصد کمیسیون خانه شما را با قیمت مناسب بفروش میرسانیم.



Alpha Realty
www.kipdreamhomes.com

«ارزیابی رایگان»

Ebadat Chiropractic, Inc.

دکتر اصغر عبادت

کایروپراکتور



Jay Ebadat D.C.

راه طبیعی برای کمک به بیمارهای قند، فشار خون و کلسترول با کم کردن وزن و تغذیه ای صحیح و سالم

ماساژ و کلاس های ورزشی یوگا با معلم خصوصی

اکثر بیمه ها از جمله مدیکر پذیرفته می شود

برای کسانی که بیمه ندارند تسهیلاتی در نظر گرفته شده است

(408) 244-6555

- * Weight Loss Program
- * Yoga Class
- * Personal Trainer
- * Massage Therapy (Deep Tissue, Shiatsu, Relaxation)

"We care for you as we do our own"

www.southbaychiro.com

1066 Saratoga Ave., Suite 120, San Jose, CA 95129

